

سید احمد سام:

روزنامه بین المللی در لندن چاپ می شد

* در ابتدا بفرمایید که چگونه و از چه زمانی به دفتر مؤسسه اطلاعات راه یافتید و با اعضای آن همکاری کردید؟



** من از دوران کودکی به مطالعه مجلات روی آوردم. وقتی به دوره نوجوانی و جوانی رسیدم، به روزنامه خوانی علاقه مند شدم. به همین خاطر در روزگاری که در کرمان در دبستان درس می خواندم، مسابقه روزنامه نگاری

برگزار شد و من در آن مسابقه شرکت کردم. در واقع مؤسسه اطلاعات در سال ۱۳۴۳ این مسابقه را در سایر شهرها برگزار کرده بود تا از میان کودکان دبستانی خبرنگارانی برای مجله اطلاعات کودکان انتخاب کند. در آن مسابقه من اول شدم. پس از آن مرا به عنوان خبرنگار افتخاری مجله اطلاعات کودکان پذیرفتند. به من گفتند دو قطعه عکس و مشخصات شناسنامه ای خود را بیاور. آن ها را به دفتر دبستان بردم و چند روز بعد، کارت خبرنگاری مجله اطلاعات کودکان برایم فرستادند؛ یعنی در سال ۱۳۴۵ (۵۲ سال قبل). آن کارت را هنوز نزد خود دارم و تصویر آن را هم نگه داشته ام. دو سال بعد آن مجله به اطلاعات دختران و پسران تغییر نام داد. از آن تاریخ من به عنوان خبرنگار افتخاری اطلاعات کودکان و بعد خبرنگار اطلاعات دختران و پسران شدم.

تا زمانی که در کرمان بودم، از اتفاقات فرهنگی آنجا خبر تهیه می کردم و داوطلبانه برای مجله می فرستادم تا چاپ بشود. وقتی دوران دبستان من تمام شد، همکاری با مجله دختران و پسران هم به طور طبیعی قطع شد و برای تحصیل به تهران آمدم و دیگر هیچ ارتباطی با مؤسسه اطلاعات نداشتم. رفته رفته چشم و گوشم باز شد و متوجه شدم که مطبوعات زمان شاه به ویژه روزنامه اطلاعات، روزنامه های حکومتی و دولتی هستند و با توجه به گرایش مذهبی و اعتقادات دینی و ارادتی که به حضرت امام خمینی و نهضت ایشان داشتم، هیچ تمایلی به همکاری با مؤسسه اطلاعات در خودم احساس نمی کردم. سال ها گذشت و مردم علیه ظلم و ستم پادشاهی قیام کردند و انقلاب اسلامی به رهبری حضرت امام خمینی (ره) به پیروزی رسید و مطبوعات هم متحول شد؛ به ویژه روزنامه اطلاعات و کیهان که مهم ترین روزنامه های آن روزگار بودند.

قبل از انقلاب هر روز روزنامه ها را می خواندم؛ اما وقتی انقلاب اسلامی پیروز شد، با جدیت بیشتری مطالب روزنامه ها را پیگیری می کردم؛ به ویژه روزنامه اطلاعات. علتش هم وجود سرمقاله های جذاب و خواندنی برادرم عزیزم آقای جلال رفیع با عنوان «همراه با انقلاب؛ همگام با انقلاب» در روزنامه اطلاعات بود. این مطالب را بسیار می پسندیدم. تا اینکه روزی اعلام شد که دفتر روزنامه نیاز به همکار دارد. من که سابقه اندکی خبرنگاری داشتم و عشق روزنامه نگاری از دلم بیرون نرفته بود، به مؤسسه اطلاعات مراجعه کردم. به تعبیر زیبایی مولانا در دفتر دوم مثنوی: «پیشه اول کجا از دل رود / مهر اول کی ز دل بیرون شود / در سفر گر روم بینی یا ختن / از دل تو کی رود حب الوطن» یعنی اولین عشق و گرایش انسان تا آخر عمرش با او هست؛ حتی شیطان که در ابتدا عاشق حضرت حق بود، زمانی هم که طرد شد، این عشق از دلش بیرون نرفت. مولانا در مصرع چهارم وطن اصلی ما را مراد می کند نه این وطن خاکی که مرزهای مجازی و قراردادی دور آن بسته ایم. به هر حال آن علاقه باعث شد که به مؤسسه اطلاعات بروم و گفتم که من آمده ام تا اگر ویژگی های

مدنظر را داشته باشم، با شما همکاری کنم. در همان جلسه اول گفت‌وگویی با یکی از برادران داشتم. موضوعی هم به من دادند و در باب آن مطلبی نوشتم و آن را پذیرفتند. از همان جلسه اولی که به روزنامه اطلاعات آمدم برادران عضو شورای سردبیری روزنامه، از جمله آقای جلال رفیع به پیشنهاد کردند و گفتند که بیا و در همین‌جا همکار ما باش. من هم از بدو ورود، وارد شورای سردبیری روزنامه اطلاعات شدم. در سال‌های جنگ و دشواری‌هایی که دشمنان ایران و اسلام برای ملت به وجود آورده بودند، افتخار این را داشتم که در روزنامه اطلاعات کار کنم.

* در همان بدو ورود به دفتر روزنامه اطلاعات و شروع کار با حاج آقای دعایی آشنا شدید یا اینکه قبل‌تر، ایشان را می‌شناختید؟

** یکی از دل‌خوشی‌های بزرگ من در آن سال‌ها، فعالیت در دفتر روزنامه اطلاعات بود؛ هم فعالیت در عرصه روزنامه‌نگاری و هم دیدار با سه تن از بزرگان: جناب حجت‌الاسلام و المسلمین محمود دعایی، آقای جلال رفیع و مرحوم حاج حسن نیری، معروف به حاج حسن تهرانی که از نگاه من ایشان یکی از اولیای مستور خداوند بود. یک عمر تلاش و مبارزه کرد و از مردان خدا به شمار می‌آمد. هم با رژیم شاه مبارزه می‌کرد و هم با نفس اماره خود. ایشان در اردیبهشت سال ۱۳۸۵ به رحمت خدا رفت؛ در واقع خیلی زود از میان ما رفت و جمع دوستان را ترک کرد.

قبل از اینکه حاج آقای دعایی را ببینم، صدای ایشان را از رادیوی روحانیت مبارز می‌شنیدم. برای من جوان حدود هفده ساله که عاشق ادبیات کلاسیک و معاصر بودم بیانات ایشان بسیار جذاب و جالب بود. یک روحانی ساکن نجف که صدای او از رادیوی روحانیت مبارز از بغداد بخش می‌شد و ما به صورت پنهانی به آن گوش می‌دادیم، شعر نو می‌خواند؛ برای مثال شعر حمید مصدق با این عبارات می‌خواند: «چه کسی می‌خواهد من و تو ما نشویم / خانه‌اش ویران باد / من اگر ما نشوم، تنهاییم / تو اگر ما شوی، خویشنتی»؛ ضمن بیان این اشعار، اطلاعیه‌های حضرت امام و مطالب مبارزاتی

دیگری را هم بیان می‌کرد که بعدها فهمیدم خود ایشان به تنهایی تمام آن‌ها را تهیه می‌کرد و هیچ دستکاری هم نداشت.

* مهم‌ترین اقدامات خود را در مؤسسه اطلاعات بیان بفرمایید.

** در سال ۱۳۶۵ در اوج دوران جنگ به اتفاق دوستان شورای سردبیری روزنامه اطلاعات به دعوت واحد مطبوعات سپاه به جبهه رفتیم. از قضا راهنمای ما در آن زمان، جناب آقای مسیح بروجردی، نوه مرحوم حضرت امام بود. آقای مسیح بروجردی در آن موقع دانشجوی دانشگاه صنعتی شریف بود و مدتی بعد شنیدم که به عشق معارف دینی به حوزه علمیه رفته و دروس طلبگی را دنبال می‌کند. ما در تمام آن دوران با ایشان بودیم و خاطرات بسیار خوب و خوشی از آن روزها و سال‌ها باهم داریم. یادم هست که وقتی به جبهه رفتیم، به شوخی می‌گفتیم در طول دوران عمرمان یک‌بار هم بدون شناسنامه و گذرنامه به کشور دیگری رفته‌ایم. در منطقه فاو با بسیاری از فرماندهان جبهه گفت‌وگو و نظرسنجی و نظرخواهی کردیم؛ از جمله با شهید خرازی. این قضیه را اخیراً به صورت داستان نوشتم و برای یکی از نشریات فرستادم. وقتی از آن سفر برمی‌گشتیم، به شدت احساس کردیم که فضای جبهه نیاز به نشریه‌ای مستقل دارد. با توجه به اینکه جبهه سرزمین دیگری است و دل‌مشغولی‌های مختلف شهرها به آن، باید نشریه مختص جبهه‌ها منتشر بشود. این موضوع را طی گزارشی با طراحی‌های اولیه در هجده صفحه نوشتم و تقدیم حاج آقای دعایی کردم. در زمستان سال ۱۳۶۵ کارهای مقدماتی آن را شروع کردیم و در اردیبهشت سال ۱۳۶۶ اولین شماره اطلاعات جبهه منتشر شد و تا پایان جنگ هم ادامه داشت. این نشریه ویژه رزمندگان اسلام بود و فقط در جبهه‌ها توزیع می‌شد و یکی از موارد کارنامه درخشان مؤسسه اطلاعات است که چون در شهرستان‌ها و تهران توزیع نمی‌شد، خیلی‌ها از وجود آن اطلاع ندارند.

چند سالی در سردبیری روزنامه اطلاعات با حاج آقای دعایی و دیگر بزرگان افتخار همکاری داشتم تا اینکه

دوران دفاع مقدس پایان یافت و جامعه رفته رفته تغییر کرد؛ به طوری که اولویت‌های جامعه عوض شد. اگر اولویت اول جامعه در زمان جنگ، ادبیات دفاع مقدس و مسائل بنیانی دیگری بود، بعد از پایان جنگ اولویت‌ها دیگری مطرح شدند؛ مانند رسیدگی به بخش‌های دیگر هنر و ادبیات. جای خالی رویکرد دیگری از شعر و موسیقی و... در جامعه احساس می‌شد و باید به آن‌ها پرداخته می‌شد. یک روز در زمستان سال ۱۳۶۸ به دفتر حاج آقای دعایی رفتم که از ایشان خداحافظی کنم و به کرمان بروم؛ در واقع می‌خواستم به همراه خانواده برای همیشه به کرمان بروم و در آنجا زندگی کنم. در آن جلسه دیدار به من پیشنهاد داد که مسئولیت چاپ و انتشار مجله‌ای ادبی را بر عهده بگیرم. به ایشان گفتم که من دارم زندگی خودم را به کرمان منتقل می‌کنم. به من فرمود که در آنجا هم می‌توانی مسئولیت آن را بر عهده بگیری، کافی است هر ماه دو سه روز به تهران بیایی و بر کارها نظارت کنی و باقی کارها را از همان‌جا دنبال کنی. من هم چون نه گفتن به حاج آقای دعایی برایم بسیار دشوار بود، پذیرفتم. برای انتخاب اسم مجله قدری فکر کردم و آن را ادبستان فرهنگ و هنر نام نهادم. لگوی آن را هم خطاط بسیار هنرمندی طراحی کرد. رفته رفته مجله ادبستان به این ترتیب شکل گرفت. به قول مولانا: «این نفس جان دامنم بر تافتست / بوی پیراهان یوسف یافتست» ادبستان از نگاه من بوی یوسف بود؛ چون هم ظاهری شکیل داشت و هم محتوای معنوی و عمیق. درست مانند حضرت یوسف که هم ظاهر بسیار زیبایی داشت و هم باطن پیامبرانه. اگر چه در قرآن خودشان فرمودند: «وَمَا أُبْرِيْ نَفْسِيْ اِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوْءِ اِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّيْ اِنَّ رَبِّيْ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ» یعنی نفس خودم را تبرئه نمی‌کنم و از نفس اماره به خداوند پناه می‌برم. ما هم وقتی می‌گوییم ادبستان ظاهر و باطن زیبایی داشت، با این تبصره است. چه بسا ده‌ها اشکال و نقص داشت و ما خود را از این مسئله تبرئه نمی‌کنیم؛ اما نگاه بنده به ادبستان، مثل نگاه به یوسف زیباروی است. در آغاز کار ادبستان، با ده‌ها شاعر، نویسنده، محقق و عالم مشورت کردم تا اینکه فهمیدم باید چه مطالب مورد نیاز آن روز جامعه

چاپ و منتشر شود. به این ترتیب اولین شماره ادبستان در دی‌ماه ۱۳۶۸ منتشر شد و به مدت پنج سال (۵۶ شماره) ادامه یافت. دقیقاً اول هر ماه بدون استثناء و با نظمی دقیق و مستمر منتشر می‌شد. یک سال مانده به پایان ادبستان، حاج آقای دعایی به من پیشنهاد کرد و فرمود: «ما می‌خواهیم هر روز، روزنامه‌ای در خارج از کشور همزمان با داخل کشور منتشر کنیم. بهتر است شما این مسئولیت را بپذیرید.» از شما چه پنهان، استخاره‌ای کردم و آیه‌ای با این مضمون آمد که ابتدا و انتهای کار بسیار سخت است و سختی‌های فراوان خواهیم دید، اما این کار برکات فراوانی دارد. سختی‌ها را به جان پذیرفتم و کار را شروع کردم. در ابتدا پیگیر ویزای کار بودم و با همه سختی‌ها آن را اخذ کردم. به لندن رفتم و جایی را برای کار اجاره کردم. این کارها در زمانی صورت گرفت که اینترنت مطلقاً وجود نداشت. روزگاری را در نظر بگیرید که اینترنت و تلگرام و سایت‌های خبری و ایمیل و... حتی در خارج از کشور هم وجود خارجی نداشتند. حتی ماهواره تلویزیونی و رادیویی که بتوانیم به زبان فارسی از اروپا بگیریم وجود نداشت. چند روزنامه به زبان فارسی در آنجا منتشر می‌شد که عمدتاً توسط گروه‌های سیاسی ضدانقلاب تدوین می‌شدند. در چنین فضای و در زمانی که جنگ به تازگی تمام شده بود و استقراری هم به واسطه دولت سازندگی مرحوم آیت‌الله هاشمی رفسنجانی ایجاد شده، جامعه و نظام نیازمند بازگشت ایرانی‌های خارج از کشور بود. یا اگر نمی‌خواهند به کشور بازگردند، حداقل سالی یک بار به وطن خود بازگردند و وطن خود را ببینند. چنین کاری با یک محاسبه سرانگشتی و با توجه به تعداد ایرانی‌هایی که در خارج از کشور داریم، می‌توانست بزرگ‌ترین منبع درآمد ارزی کشور باشد. برای مثال از هر صد نفر ایرانی، فقط یک نفر به ایران بازمی‌گشت و سه هزار دلار خرج می‌کرد، رقم بسیار عمده‌ای می‌شد که می‌توانستیم درآمد ارزی کشور را تأمین کنیم. نیازی هم به هتل نداشتند، چون به خانه فامیل‌های خود می‌رفتند؛ یعنی بدون اینکه هزینه‌ای کنیم می‌توانستیم توریست و منبع درآمدی جذب کنیم که برکاتی برای کشور داشت. یکی از راه‌ها این بود که تصویری که از جمهوری اسلامی

ایران در ذهن ایرانیان خارج از کشور به وسیله مطبوعات ضدانقلاب ساخته شده بود، تصحیح بشود.

برای این منظور مثالی برای شما ذکر می‌کنم. یادم هست که یکی از روزنامه‌های ضدانقلاب در خارج از کشور، تیتراژ بزرگی زده بود که ذخایر ارزی جمهوری اسلامی به صفر رسیده است. من همان لحظه با تهران تماس گرفتم و گفتم بروید و تحقیق کنید که آیا چنین خبری صادق است؟ از قضا دیدیم که خبر برعکس است؛ یعنی در همان روزها به واسطه صادرات نفتی و... درآمدهای ارزی ما به بالاترین حد رسیده بود. در روزنامه همین را تیتراژ کردیم و نوشتیم: «درآمدهای ارزی جمهوری اسلامی به بالاترین حد خودش رسیده است.» به این شکل سعی کردیم تبلیغات ناروای ضدانقلاب عنود و مغرضانه را خنثی کنیم. از این نظر بحمدالله تا حدی موفق بوده‌ایم که بسیاری از ایرانیان خارج از کشور با دیدن واقعیت‌ها و خواندن حقایق از طریق اطلاعات بین‌المللی از حالت تک منبعی دربیایند و منابع دیگر را هم ببینند و مطالبی درباره وطن خودشان مشاهده کنند. همچنان تأکید می‌کنم که در آن روزگار اینترنت وجود نداشت و تنها راه دنبال کردن اخبار و رویدادهای کشور، روزنامه کاغذی بود.

روزنامه در لندن چاپ و به شهرهای دیگر هم توزیع می‌شد. چند هفته بعد دفتری در آمریکا تأسیس کردیم؛ به واسطه دوستان و همکاری‌هایی که در این زمینه صورت گرفت، در نیویورک دفتر روزنامه اطلاعات بین‌المللی تأسیس شد و بودجه‌ای هم به آن اختصاص یافت و افراد بسیار متعهد و متدینی کار را بر عهده گرفتند. روزنامه هم همزمان در لندن و نیویورک هر روز چاپ و منتشر می‌شد. اطلاعات بین‌المللی اولین و تنها روزنامه روزانه خارج از کشور به زبان فارسی بود. هنوز هم هیچ روزنامه روزانه‌ای در خارج از کشور به زبان فارسی چاپ و منتشر نشده است. روزنامه اطلاعات بین‌المللی به زبان فارسی و هم یک صفحه آن به زبان انگلیسی بود.

* مطالب روزنامه اطلاعات بین‌المللی در کجا تهیه می‌شد؛ در ایران یا خارج از کشور؟

** تحریریه روزنامه اطلاعات بین‌المللی در تهران بود؛ چون اگر تحریریه در خارج از کشور باشد، هزینه آن بسیار زیاد می‌شد. به همین خاطر مطالب در تهران با اولویت‌های متعلق به ذهنیت ایرانی خارج از کشور تهیه می‌شد؛ یعنی با توجه به سایر تبلیغاتی که در خارج از کشور علیه ایران و انقلاب اسلامی می‌شود، محتوای مطالب روزنامه را تدوین و تهیه می‌کردیم.

* در آن صورت مطالب را برای چاپ چگونه به خارج از کشور می‌فرستادید؟ آن هم در آن زمانی که اینترنت وجود نداشت!

** در زمانی که اینترنت نبود، هر صفحه روزنامه را با مودم تلفن مخابره می‌کردند و گاهی یک ساعت زمان می‌برد که داده‌ها و دیتا فشرده بشود و در خط‌های تلفنی برود و بعد به لندن برسد و به اصطلاح کمپلکس بشود. آن‌ها را باز می‌کردند و با روش‌ها و تکنیک‌هایی که در آن سال‌ها داشتند، از آن عکس می‌گرفتند و به روش مرسوم چاپ می‌کردند. همین کار را هم در نیویورک انجام می‌شد. تا اینکه چند سال بعد اینترنت تقریباً همگانی شد و صفحه‌ای که سابقاً حدود چهل الی یک ساعت طول می‌کشید تا مخابره بشود، به مدت یک دقیقه مخابره می‌شد.

* مشخصاً چه مطالبی و در چه زمینه‌هایی در اطلاعات بین‌المللی چاپ می‌شد و انتشار آن تا چه سالی ادامه داشت و به چه دلیل متوقف شد؟

** روزنامه اطلاعات بین‌المللی در دوازده صفحه چاپ و منتشر می‌شد و بعدها با توجه به کمبود بودجه، به هشت و ده صفحه کاهش پیدا کرد. به مدت بیست و دو سال و چند ماه روزنامه اطلاعات بین‌المللی هر روز به صورت مستمر چاپ و منتشر می‌شد و پیام رهبر معظم انقلاب و روسای سه قوه در این روزنامه منعکس می‌کردیم و در کنار آن به مسائل و موضوعات فرهنگی و اجتماعی ایران می‌پرداختیم. یک صفحه هم برای کسانی که دوست داشتند فرزندانشان را با فرهنگ ایرانی تربیت کنند، به مطالب کودکان اختصاص دادیم. همچنین یک صفحه خانواده اختصاص دادیم برای کسانی

که دوست داشتند فضای خانواده ایرانی داشته باشند. با توجه به نیاز خوانندگان ایرانی خارج از کشور صفحاتی در روزنامه چاپ و منتشر می‌شد. در مرداد ماه ۱۳۹۵ به علت شرایط ویژه‌ای که از نظر بودجه و مشکلی که برای درآمدهای دولت جمهوری اسلامی پیش آمد، انتشار روزنامه اطلاعات بین‌الملل متوقف شد.

* در پایان از شخصیت حاج آقای دعایی برای ما بگویید. در طول این سالیان همکاری، ایشان را چگونه شخصیتی یافته‌اید؟

** مولانا در باب ساختن مسجدالاقصی و همچنین کعبه می‌گوید وقتی سنگ بنای این سازه را می‌گذاشتند، یک چیز در آن نبود و آن حرص است؛ حرص به ثروت، حرص به قدرت، حرص به شهرت، حرص به محبوبیت و... به همین خاطر است که این دو بنا در تاریخ ماندگار شدند. ده‌ها مسجد و عبادتگاه دیگر هم ساخته شد، اما چون حضرت ابراهیم سنگ بنای کعبه را با حرص نگذاشت، کعبه در تاریخ ماندگار شد. مشابهت عجیبی میان حاج آقای دعایی و سنگ بنای موجود در این مؤسسه می‌بینم و آن اینکه حرص در وجود ایشان و در این مؤسسه وجود ندارد. حاج آقای دعایی در طول این چهل سال یک ریال به عنوان حقوق از این مؤسسه دریافت نکرده است. در زمانی هم که نماینده مجلس بود، یعنی شش دوره و به مدت ۲۴ سال، یک ریال حقوق دریافت نکرد. در آن موقع نزد آیت‌الله هاشمی رفت و گفت که من چون وسط روز به مؤسسه می‌روم و بعد به مجلس برمی‌گردم، شبهه‌ای برای من ایجاد شده و بهتر است حقوق نمایندگی را دریافت نکنم. دستور بدهید این حقوق را به من ندهند. آیت‌الله هاشمی هم به مسئولان مربوطه گفت که حقوق ایشان را قطع کنند. زندگی شخص حاج آقای دعایی سابقاً از محل طلبگی که از دفتر بیت حضرت امام خمینی(ره) به ایشان پرداخت می‌شد و در حال حاضر از شهریه دفتر بیت مقام معظم رهبری اداره می‌شود. حاج آقای دعایی در طول این چهل سال یک خودروی شخصی هم نداشته است؛ حتی یک موبایل هم ندارد. شاید تنها مسئولی باشد که یک تلفن همراه نداشته باشد. اگر جایی باشد

و کسی با ایشان کار داشته باشد، با راننده ایشان تماس می‌گیرند. راننده‌ای که هنوز هم پشت پیکان می‌نشیند. ایشان هنوز هم برای رفت و آمد از پیکان استفاده می‌کند. با همه این‌ها بدون هیچ چشم‌داشتی گره از کار خلق الله باز می‌کند. ایشان را می‌توان عاشق به تمام معنا دانست. عابد خالق یکتا و شفقت بر خلق و تحمل جفای خلق از ویژگی‌های این مرد شریف است. سنگ بنای این مؤسسه هم بر حرص و کبر و حسد نیست و به همین خاطر است ما در اینجا مثل خانه خود احساس آرامش می‌کنیم و هر خدمتی که از دست ما بربیاید، انجام می‌دهیم.